فلسفه انقلاب

*****

Philosophy of Revolution

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : **فلسفه انقلاب**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف :1387**ه .ش**

تعداد صفحه : 19

فهرست مطالب

(۱)

فلسفه انقلاب

(نگاهی به انقلابات عصر جدید)

۱ – انقلاب در لغت به معنای قلبی شدن است یعنی دل زنده شدن و به زبان ساده تر یعنی شدیداً احساساتی شدن تا آن حد که آدم بخواهد همه چیز را زیر و رو کند و سرنوشت خود را دگر سازد . این امر یا حاصل معرفت نفس است و یا حاصل خستگی و فشار بیش از حد توان ، یعنی حاصل خفقان و سرکوب محیط یا حکومت یا خانواده .

۲ – انقلاب بمعنای شورش جامعه ای بر علیه حکومت اساساً پدیده ای مربوط به عصر جدید و مدرنیزم و انقلابات صنعتی است که از غرب آغاز شده است و لذا نخستین فلسفه های انقلابی نیز در صنعتی ترین کشورهای اروپا پدید آمدند یعنی انگلستان و آلمان و فرانسه.

۳ – انقلابی نامیدن نهضت انبیای الهی کاری نابخردانه است مگر اینکه این انقلابات را از نوع معرفت نفس و بخود آئی معنوی و روحانی و عرفانی بدانیم . بهر حال آن انقلابات ذاتاً متفاوت از انقلابات عصر جدید است و نتایجی که در طولانی مدت به بار آورده بسیار اساسی تر و ماندگارتراز انقلابات مدرن بوده هر چند که بسیاری از شعارهای عصر جدید مثل آزادی و عدالت هم از جمله نتایج طبیعی انقلاب انبیای الهی بوده است .

۴ – محوری ترین انگیزه انقلابات مدرن مسئله آزادی است و عدالت یک مسئله درجه دوم محسوب میشود.

۵ – ویژگی مشترک همه انقلابات عصر جدید این است که جملگی منجر به خفقان و ستمهای پیچیده و شدیدتری شده اند . ازاین منظر باید انقلابات عصر جدید را اساساً شکست خورده و ناکام دانست و این بدان معناست که انگیزه اصلی این انقلابات بر حق نبوده است .

۶ – در انقلاب انبیای الهی ، هدف آزادی روح است و لذا به آزادی های جسمانی و اجتماعی و اقتصادی هم رسیدند . ولی در انقلابات مدرن هدف آزادی تن و عمل است و لذا به هیچکدام نرسیدند و حاصل بدتر شد و ندامت به بار آمد .

۷ – انقلابات مدرن حاصل خلاء و بحران هویت است که بر اثر پیدایش صنعت و فرهنگ و تکنولوژی پدیدآمده است که انسانها در گذار به عصر صنعتی و فرهنگ و تکنولوژیکی و کسب هویت فنی دچار بحران شده و دست به انقلاب می زنند. این انقلابات حاصل گذار از نظام و ارزشهای دهقانی و فئودالی و سنتی به ارزشهای صنعتی و شهری و مدرن است. در یک کلام این انقلابات حاصل گذار از طبیعت به صنعت است ، گذار ازبهشت غرایز به دوزخ غرایز. در واقع این انقلابات بطور ناخودآگاه حاصل عصیان بر علیه نظام نوپای جامعه و ارزشهای صنعتی است. ولذا انقلابات مدرن کورند و به همین دلیل به ندامت میرسند. انقلابات مدرن ذاتاً ارتجاعی اند و میل به بازگشت عصر سنت، اساس ناخودآگاه این انقلابات است که طبعاً ممکن نمیشود و جبر زمانه جامعه را بسوی صنعتی تر شدن به پیش میبرد و لذا می پندارند که این وضع تقصیر انقلاب بوده است و لذا از بطن انقلاب، جریان ضد انقلاب پدید می آید که آنهم امری کور و محمل است .

۸ – شعار آزادی که اساس انقلابات مدرن است برآمده از احساس اسارت غرایز و احساسات و ایده های سنتی و طبیعی است که در مواجهه با ارزشها و پدیده های صنعتی دچار حقارت و ناتوانی و پوچی شده است و اینست که این انقلابات با تهاجم بر علیه نمادها و نهادهای عصر مدرنیزم آغاز می شود .

۹ – ارزشهای جهان صنعتی به لحاظ معنا دقیقاً ارزشهای جهنمی هستند که خط بطلان بر ارزشهائی مثل عفّت، وفا، حیا، عاطفه خانوادگی، عرف و سنّت و تاریخی می کشد و نیز قواعد و حقوق روستائی و فئودالی را زیر پا می نهد و بسیاری از ارزشهای غریزی بشر را که برآمده از حیاط طبیعی اوست و در رابطه با طبیعت بکر زندگی اش قوام یافته است بی اعتبار میسازد. و لذا اساسی ترین انگیزه این نوع انقلابات دفاع غریزی از سنّت و تاریخ و عادتهای کهن است .

۱۰ – روی دیگر این انگیزه انقلابی شعاری درست ضد سنت و عرف و تاریخ و خانواده را بهمراه دارد و خواهان هرچه سریعتر صنعتی تر شدن و کندن از عصر سنت هاست . این وجه از انقلاب را عمدتاً جوامع شهری تر و با سوادان و تحصیل کرده ها حمل می کنند .

۱۱ – بنابراین می بینیم که انقلابات قرن ۱۹و۲۰ در سراسر جهان دارای ماهیتی دیالکتیکی است و در آن واحد حاصل دو شعار متضاد است که یکی رجعت به گذشته را می طلبد و دیگری پیشرفت سریع و هر چه سریعتر از عصر سنت کندن و تماماً صنعتی و مدرن شدن را شعار می دهد. و لذا تا قبل از پیروزی هر انقلابی این تضاد چندان خود نمائی نمی کند و هر دو شعار وضع موجود را نفی و طرد می کنند . ولی با پیروزی انقلاب بناگاه این دو شعار و حامیانش رو در روی یکدیگر قرار می گیرند: پیشرفت و پسرفت! و لذا جناح پیشرفت است که پیروز می شود زیرا حامی قدرتمندترین جبر ها یعنی جبر صنعت است. و طبعاً مشکلات و بدبختیها و بحران ارزشها با پیشرفت صنعت اوج می گیرد و لذا نهضت ضد انقلاب از بطن انقلاب رخ می دهد که تماماً آه وافسوس وحسرت گذشته از دست رفته است یعنی نوستالژیا!.
و بدینگونه است که فکر و احساس انقلاب یکبار برای همیشه تبدیل به افسانه و خرافه شده و به زباله دان تاریخ می رود . الا اینکه معنا و انگیزه آگاهانه تر و انسانی تر از انقلاب پدیدآید که توانسته باشد تاریخ بشر و جهان مدرن و راز تکنولوژی را فهم کرده باشد و درواقع آخرالزمان را درک کند .

۱۲ – در حقیقت همه انقلابات عصر جدید ذاتاً صنعتی و صنعت پرست هستند و به همین دلیل صادقانه ترین و در واقع ایدئولوژیکی ترین نوع این انقلابات آنهائی بودند که تحت ایدئولوژی مارکسیزم رخ نموده اند زیرا مارکسیزم مذهب اصالت تکنولوژی است و لذا با ماهیت این انقلابات ، برخوردی علمی تر و عاقلانه تر دارد و لذا انقلابات مارکسیستی موفقترین انقلابات بوده اند و برخی از آنها به مقام ابر قدرت صنعتی نائل آمده اند مثل انقلابات روسیه و چین . و درست به همین دلیل خیلی سریعتر آن دوران گذار ازسنت به مدرنیته را سپری نمودند و بحرانهایش را پشت سر نهاده اند و ارزشهای کهن را بسرعت از میان برداشته و ارزشهای مدرن صنعتی را بر جایش کاشته اند .

۱۳ – از این دیدگاه بهتر میتوان به راز شکست مضاعف مادی و معنوی انقلابات مدرنی که شعارهای دینی را حمل مینمودند، پی برد. و نیز معنای نفاق و تضاد هولناکی که انقلابات بظاهر معنوی ، دچار شده اند مثل انقلابات کشورهای اسلامی و آمریکای لاتین و آسیای جنوبی که تلاش کردند دارای اهدافی معنوی و دینی و اخلاقی باشند . این تضاد و نفاق و شکست بدین دلیل است که این انقلابات در ذات خود در جامعه حاصل رویاروئی یک نظام کهن و یک نظام نوپای صنعتی میباشند که می خواهند هر چه سریعتر از این بحران نجات یابند یا به عقب برگردند و یا به جلو جهش کنند و زودتر به نظام سرمایه داری عادت کنند . بی تردید عقلای این انقلابات می خواهند که به لحاظ اخلاقی به دوران سنت بازگردند و به لحاظ اقتصادی و سیاسی جلوتر بروند و این محال است . تضاد و نفاق و ناکامی و اغتشاش و گاه جنگهای داخلی بعد از پیروزی انقلاب در این نوع کشورها از این روست که می خواهند اخلاق سنتی را با اقتصاد و تولید صنعتی عجین کنند . تلاش برای تلفیق و اتحاد سنت و صنعت علت العلل همه بدبختی های جوامع انقلابی در کشور های جهان سوم واسلامی است .

۱۴- انسان غریزتاً مشتاق رفاه و زندگی شهری و صنعتی است ولی ناهنجاری های حاصل از این نظام را نمی پذیرد زیرا هنوز به آن عادت نکرده است و یکی از ناهنجارترین امور در جوامع نوصنعتی و نومدرن همانا اخلاق خانواده و فروپاشی ارزشهای سنتی در خانواده است که اساس آن رابطه زن و مرد می باشد و سپس فرزندان. فرزندان حاصل از این خانواده ها، یاغی میشوند زیرا جایگاه کهن خود در خانه را از دست داده اند و همین ها نطفه های انقلابات مدرن را پدید می آورند . نطفه ناخود آگاه انقلابات مدرن همانا انقلاب برعلیه خانواده بحران زده و ناهنجار و بی هویت و از هم گسیخته و سرآغاز صنعت و مدرنیزم است. انقلاب برعلیه خانواده بطرزی حیرت آور دامن حکومتها را میگیرد و به لحاظی انتقام خود را از غیر میستاند . این همان نبرد بچه ها بر علیه والدین و حاکمیت سنتی پدر و مادر است که دامنگیر حاکمیت سنتی حکومتها می شود .

۱۵ – صنعت و فرهنگ و روان تکنولوژیکی نخست وارد رابطه عاطفی افراد خانواده می شود و این روابط را می گسلد و دچار انقلاب می سازد و افراد خانواده از اسارت تاریخی یکدیگر رها شده و در خیابانها برون افکنی می کنند و آن انرژی آزاد شده را فعال می نمایند و اینست انقلاب !

۱۶ – زنی که ولایت جابرانه و سنتی شوهر را نمی پذیرد و مردی که به ناز کهن زنش تن در نمی دهد و بچه هائی که متقابلاً از والدین خود تبعیت نمی کنند همان انرژی آزاد شده ای است که دامن حکومت را میگیرد و اطاعت سنتی از حکومت را برنمی تابد و این است منشأ شعار آزادی در هر انقلابی .

۱۷ – واما چگونه صنعت و کالاهای صنعتی و رفاه مدرن و روابط صنعتی موجب انهدام خانواده سنتی میشود؟ این همان آتش متصاعد شده از تکنولوژی است که به تار و پود خانواده ها سرایت میکند و عواطف کهن و روابط سنتی و طبیعی و جانوری را می گسلد .

۱۸ – تا زمانی که عمیقاً درک و حس نکرده ایم که چگونه فرهنگ کشک و پشم و دوغ و خاک و الاغ بواسطه فرهنگ پفک و شکلات و پلاستیک و کولا و آسفالت و اتومبیل نابود شده است و این دو مصرف و رزق منشأ دو نوع فکر و فرهنگ و روان و هویت می باشد که در تضادند و این تضادی به شدت بهشت و جهنم است ، نتوانسته ایم تضاد بین سنت و صنعت و نیز راز انقلابات مدرن و همه مسائل انسان جدید را فهم نمائیم و لذا علاجی بیابیم .

۱۹ – این حکمت اوپانیشادی براستی هرگز به اندازه امروز درک و تصدیق نمی شود که : انسان بواسطه همان چیزی که مصرف می کند فکر می کند . این معنا در فرهنگ دینی و قرآن هم حضور دارد و راز رزق حلال و حرام است که علت العلل کفر و ایمان و ضلالت و هدایت است . همانطور که پیامبر اسلام می فرماید غذای اصلی اهل دوزخ نفت است . پس فرهنگ عصر جدید یک فرهنگ نفتی – دوزخی است و انقلابات عصر جدید هم حاصل آتش این فرهنگ آتشین است و اگر این انقلابات منشأ بزرگترین سوء تفاهمات و تضادها و فریب و خیانتها شده است نیز به این دلیل است که دوزخ قلمرو همین ارزشهاست: ظلمت، فریب، فحش، تضاد، حرص، آتش، تهمت، خیانت، غوغا و...

۲۰ – انقلاب اسلامی ایران هر چند که ذاتاً مثل سائر انقلابات عصر ماست ولی تفاوتی فاحش با سائر انقلابات دارد و آن اینست که این انقلاب هم حاصل جرقه های آتش دوزخ صنعت بود ولی رهبری آن بدست جریانی افتاد که می خواست بر این واقعه دوزخی بهشت پدیدآورد و این محال است . و لذا شاهدیم که انقلاب ماهم مثل سائر انقلابات با حرص و شتاب شدید در عطش هر چه صنعتی تر شدن است ولی می خواهد ارزشهای سنتی را بر آن سوار کند و فرهنگش سنتی باشد. و لذا جامعه ما دچار عمیقترین تضاد و نفاق در جهان شده است تضاد و نفاق بین سنت وصنعت .

۲۱ – معضله "دموکراسی دینی" که در رأس شعارهای انقلاب ما قرار گرفته است بیانگر اوج این تضاد است. زیرا جوامع صنعتی براساس اراده فزاینده به نفس امّاره و حرص و هوس دوزخی به پیش میروند و این همان ذات دموکراسی و لیبرالیزم است. حال چگونه میشود حاکمیت مطلقه نفس امّاره و بولهوسی بشر را با دین خدا همسو و متحد نمود؟ ازدواج بهشت و جهنم آیا ممکن است؟

۲۲ – اخلاق مؤمنانه در قرآن قرین بهشت است که عین زندگی بکر طبیعی است و رزقی که مستقیماً از دل طبیعت تأمین میشود و خداوند هم به مؤمنان امر میکند که برای رزق خود مستقیماً از طبیعت خدا بهره جویند. و این در نقطه مقابل زندگی صنعتی قرار دارد که دشمن قسم خورده طبیعیت و زندگی طبیعی میباشد. درست به همین دلیل است که دموکراسی دینی موجب نفاق فزاینده در دل و جان و روابط و عواطف افراد و خانواده ها و حکومتها میشود. مخصوصاً که دولتهای اخیر در کشور ما اراده کرده اند که بزودی تبدیل به قدرت درجه اول اقتصادی- فنی در منطقه شوند و با ابر قدرتها مسابقه گذاشته اند. این امر بر شدت وعمق این نفاق می افزاید و لذا شاهدیم که در اکثر مفاسد دارای رکورد جهانی شده ایم و تبدیل به ریا کار ترین جامعه بر روی زمین گشته ایم. این یک تضاد ذاتی و تاریخی و فلسفی و حیاتی است و هیچ علاج اعتقادی ندارد. و این است که شدید ترین تضاد جامعه ما تضاد بین اقتصاد و فرهنگ است و لذا به لحاظ فرهنگی در حال قهقرا هستیم. اخلاق سنتی را باخته ایم ولی در اخلاق صنعتی هم قراری نیافته ایم. و این است رازبحران هویت و فرهنگ.

۲۳ – به زبان بسیار ساده باید درک و تصدیق کنیم که پفک و کولا در بچه ها موجب توحش و بی ادبی و لودگی و حماقت و یاغیگری میشود همانطور که لباسهای پتروشیمیائی و اتومبیل سواری در بزرگترها موجب جنون و حرص و قحطی زدگی و احساس ناامنی می شود. و این امر موجب فکر و فرهنگ و اخلاق و هویت کاملاً متفاوت و بلکه متضادی است نسبت به کسی که کشک می خورد و لباس پشمی می پوشد و سوار الاغ میشود و آب دوغ می نوشد. این تفاوت حاصل دونوع رزق بهشتی و دوزخی است وبه لحاظ اعتقادی. به لحاظ علمی هم این تفاوت و تضاد را در بیوشیمی بدن انسان و واکنش اعصاب و مغز بشر میتوان بوضوح درک نمود. اینست مسئله!

۲۴ – پس واضح است که روشنفکران و منجمان عصر جدید بکلی صورت مسئله را درک نکرده اند و لذا با هر راه حلی به بحران بغرنج تری میرسند و احساس اسارت شدیدتری تا سر حد احساس نابودی .

۲۵ – چرا جوامع پیشرفته صنعتی مثل اروپا و آمریکا ، مدل بهشت موعود جهان سوم محسوب میشوند و در آن به آرام و قرار می رسند . زیرا تضاد بین سنت و صنعت تقریباً ازبین رفته و یا به حداقل رسیده است و سنت را به نفع صنعت به کنار

نهاده اند و دین را هم به یک مسئله کاملاً خصوصی در لحظات تنهائی افراد تبدیل کرده اند. یعنی دین بقول امام صادق(ع) دچار تقیه فزاینده شده است و از حیات اجتماعی بشر در حال خارج شدن است. این همان سکولاریزم است. این امررا چه بزرگترین فاجعه تاریخ بدانیم و چه بزرگترین پیروزی قلمداد کنیم بهر حال رخ نموده و هیچ امری مانع از آن نمی تواند بود این همان عصر آخرالزمان است که در روایات مذهبی پیش بینی شده بود و امری الهی- بشری است که با ظهور ناجی موعود بساط تمدن فنی چند هزار ساله اخیر بشر برچیده میشود و یک حیات بهشتی بر مبنای طبیعت رخ میدهد که همان بازگشت به بهشت موعود است منتهی با آگاهی و اراده ای نوین . در واقع نجاتی جز نجات از دوزخ صنعت وجود ندارد و ما بقی راه حل ها، فریب و موقتی و بی بنیاد است . این به معنای رجعت به عصر حجر نیست همانطور که مرگ به معنای بازگشت به رحم مادر و یا عدم نیست. این کشف عارفانه طبیعت و جهان و ذات خویشتن است . شناخت خداوند در جهان موجود . کشف آرمان در آنچه که هست : هستی بایستی ! این رجعت به سنت نیست بلکه بازگشت به حقیقت طبیعت است و این بازگشت حاصل رجعت به خویشتن و الحاق به ذات خویشتن است . این رجعتی عرفانی است .

۲۶ – زندگی صنعتی حاصل بیگانه شدن نه تنها از طبیعت جهان بلکه، بیگانه شدن از طبیعت جان خویشتن نیز هست و ابتلای به اشیاء و اسارت تکنولوژی. و این احساس اسارت بصورت شعارهای انقلابی بر علیه جامعه و حکومت و خانواده بروز می کند و این عین غفلت و حماقت است و این است که انقلابات عصر جدید بازتاب اشد حماقت بشري در تاريخ بوده و جملگي به تراژديها ختم شده است. انسان مدرن به اسارت ماشین جهنم افتاده و به دیگران فحش مي دهد و شعار آزادي سر مي دهد آنهم آزادي از خانواده و جامعه و حکومت. و اینست که کارخانه انقلابات مدرن، نه روستاها بلکه پیشرفته ترین شهرهاي صنعتي بوده است: پاریس، لندن، برلین، مسکو، تهران و... در حالیکه عاقلانه تر مي بود اگر روستائیان بر علیه شهریان و حکومتها انقلاب میکردند به دلیل قیاس معیشتي و اقتصادي و رفاهي و احساس تبعیض و ستم باشد. بنابراین ذلت انقلابات مدرن حتي اقتصادي هم نبوده است بلکه تماماً تکنولوژيکي بوده است. این مسئله در حکومت استالین در شوروي سابق کاملاً آشکار شد زیرا روستائیان که قرار بود یك بازوی انقلاب سوسیالیستي باشند مبدل به بزرگترین دشمن سوسیالیزم شدند و گروه گروه در سیبری محکوم به مرگ شدند . و این تجربه ثابت کرد انقلابات مدرن حاصل تضاد طبقاتي نیستند بلکه حاصل تضاد فرهنگي و هویتي وروانی بین احساس سنتي و احساس صنعتي هستند. در واقع ذات همه انقلابات مدرن، هویتي و فرهنگي و رواني بوده است .

۲۷ – دوتا از بزرگترین انقلابات جهان مدرن یعنی روسیه و چین ثابت کردند که ذات انقلاب، طبقاتی و اقتصادی نیست و بلکه فرهنگی و وجودی است زیرا این دو جامعه هنوز به الفبای نظام سرمایه داری هم نرسیده بودند که انقلاب کردند . آنچه که با بوی صنعت چین انقلابات عظیمی پدید آورد قدرت و عمق سنت در جوامع روسیه و چین بود که بر علیه فکر و روحیه ابتدائی ترین حد زندگی صنعتی قیام کردند . پیروزی نسبی چین در قبال شوروی سابق هم به دلیل عبرتی بود که رهبری انقلاب چین از شوروی می گرفت و در صنعتی شدن تعجیل نکرد و بلکه کشاورزی و صنعت کنفسیون را تقویت نمود و نه آرای مارکسیستی را .

۲۸ –آنچه که شوروی را به لحاظ یک نظام، فروپاشاند فهم غلط رهبران آن از مسئله انقلاب و مردم ناشناسی و انسان نافهمی مارکسیزم لنینیستی بود. خود مارکسیزم یکی از بزرگترین کاشفان مسئله از خود بیگانگی بشر در قبال ابزار تولید و ماشین است و عجبا که این نخستین اصل فلسفه ماکسیزم را مارکسیستها نادیده گرفتند و گمراه شدند .

۲۹ – تناسخ بشر در قبال ابزار و اشیاء مصنوع دست خودش بزرگترین مسئله فلسفه تاریخ و پیدایش مدنیت و مدرنیزم است که در فرهنگ مذهبی، شرک وبت پرستی محسوب میشود. و بیاد آوریم که نخستین بتها نخستین مصنوعات دست بشر بوده اند .

۳۰- انقلابات مدرن ذاتاً ولی ناخودآگاه واکنش بشر در قبال تناسخ روح خویشتن در اشیاء صنعتی بود و لذا ذاتاً انقلابات ضد صنعتی بوده و طبعاً وقایعی برحق و دینی بوده است ولی کور کورانه. همانطورکه انقلابات انبیای الهی هم چنین بوده است یعنی بر علیه بت پرستی ها. یعنی طغیان روح برعلیه ماده و دفاع از خویشتن. انقلاب یعنی طغیان و انقلاب قلب انسان بر علیه دشمنی که می خواست قلبش را که درب روح است تسخیر کند. انقلاب جان بر علیه دوزخ و آتش صنعت. ولی ناخود آگاه و بدون معرفت.

۳۱ – این بس احمقانه و ضد انسانی است که پنداریم انسان برای شکم و رفاه مادیش جان خود را نثار کند و شهید شود. انسان فقط برای حراست از روح خویش میتواند تن خود را در خطر اندازد و جانش را قربانی کند. و لذا همه انقلابیون صادق، شهدای دفاع از روح انسان هستند مخصوصاً آنهائی که به اجر اخروی باوری نداشتند.

۳۲ – انقلابات آستانه صنعتی شدن جوامع و حاکمیت مطلقه تکنولوژی و احاطه جهانی دوزخ، آخرین واکنش بشر در دفاع از روح و شرف و اشرافیت خود در عالم هستی بود تا قبل از استحاله و تناسخ کامل روح در قیر و بتون و فولاد و رادیواکتیو و امواج رادیوئی و الکتریکی . این انقلابات به مثابه آخرین حرکت و تشنج یک انسان در حال احتضار قبل از مرگ بود، به مثابه آخرین اعتراض و نهیب برای وارد نشدن بر دوزخ. آخرین عربده یک انسان قبل از اعدام .

۳۳ – شعار برابری و دموکراسی در انقلابات مدرن ، به معنای برابری در حضور صنعت و علوم وفنون است برابری در دوزخ . اینست ندای وجدان این شعارها : حال که دیگر هیچ ارزش معنوی و عاطفی وجود ندارد و حقی جز حق علم و فن وصنعت و اقتصاد نیست پس همه باید برابر باشند . ولذا این نوع عدالت طلبی دارای ذاتی ظالمانه و ضد انسانی است و اینست که در این انقلابات عرصه عدالت مبدل به ظهور اشد شقاوت می شود و هولناکترین فجایع بشری را به نمایش میگذارد : برابری فولادین !

۳۴ – همانطور که مثلاً امروزه زن ها نیز میگویند: حال که دیگر هیچ عشق و عصمتی درمیان نیست پس ما هم باید با مردها برابر باشیم. و این برابری در پول و ستم است که نشانه هایش نیز در همه جا آشکار است که انهدام خانواده که بسوی انقراض نسل بشری می رود از جمله نتایج آن است. آیا انقراض نسل بشری میتواند عدالت محسوب شود؟

۳۵- و این است که عصر جدید عصر پرستش و قداست جهانی علامت = است که قلب شمارشگری و ریاضیات بعنوان اساس تکنولوژی می باشد. این برابری در واقع برابری هیچ هاست برابری صفر ها، برابری انسانهائی که دیگر وجود ندارند و فقط تکنولوژی است که وجود دارد و انسانها هم بعنوان خادمان تکنولوژی و حافظان ماشین جهنم. این برابری حاصل انهدام روح است ولذا اشد شقاوت را آشکار کرده است.

۳۶ – انقلابی حقیقی و آگاه ، یعنی کسی که قلب خود را درک کرده و صدایش را شنیده ، کسی است که قلبش را بر علیه همه چیزهائی که آنرا اشغال و محاصر و مصادره و تسخیر کرده اند می شوراند واز اسارت آنها می رهاند از اسارت ابزار و کالاهای صنعتی ، از اسارت افسون و فتنه های برق و بمب و ماشین و کامپیوتر ، از اسارت پفک وکولا و شکلات والکل و داروها ، از اسارت وعده های شیطانی تکنولوژی و علوم تکنولوژیکی . و کسی که قلب خود را نجات داد در جامعه اسوه آزادی روح می شود و به تدریج همه به خود می آیند یعنی به قلب خود رجوع می کنند و قلبی می شوند وبدینگونه آزاد میشوند و از جنون دموکراسی و برابری می رهند زیرا دموکراسی وسوسیالیزم و برابری در واقع بمعنای مسابقه در از خود بیگانه شدن در قبال ابزار وفن است یعنی برابر شدن در داشتن این ابزار ها و امکانات تکنولوژیکی . یعنی روح خود را به ماشین وکالاهای صنعتی فروختن . این برابری در خود فروشی است . واین انقلاب ضد قلب است .

۳۷ – پس باید گفت که انقلاب حقیقی و عارفانه و انسانی و روحانی آن انقلابی است که برعلیه تناسخ علمی – فنی جهت نجات روح صورت پذیرد. انقلاب برعلیه ماشین و صنعت و نظام حاصل از آنچه سرمایه داری باشد چه کمونیستی و چه اسلامی وغیره. این آخرین انقلاب و انقلاب آخرالزمان است که زمینه ظهور ناجی موعود است که این انقلابات را رهبری و به ثمر میرساند. واین انقلابی حاصل معرفت قلب است انقلابی عرفانی. و من یکی از بانیان ایدئولوژی این انقلاب در جهانم.

۳۸ – بنابراین واضح است که عرفان حقیقی در عصرما همانا شناخت تناسخ روح و قلب خویش و انسان مدرن در سیطره تکنولوژی است . شناخت سیطره آشکار شیاطین بر قلوب بشر مدرن . و جز این هر چه باشد عرفان نیست بلکه افسانه پیشینیان است .

۳۹ – امروزه ضد انقلابی ترین جریانات آن ایده ها و روشهائی هستند که می خواهند با حفظ پرستش تکنولوژی راه نجاتی برای روح انسان بیابند. اینان دجالیتهای عصر ماست و اوج شیطنت. این بمعنای رهائی از دوزخ است با حفظ دوزخ و ماندن در دوزخ. و لذا محال است و فریب.

۴۰ – و دجالیترین انقلابات آنهائی است که می خواهند بواسطه تکنولوژی انسان را نجات دهند. و بدتر از آن ایدئولوژیهائی است که با مخلوط تکنولوژی و روح میخواهند ناجی بشریت باشند یعنی ترکیبی از بهشت و دوزخ .

(۲)

فلسفه سرنوشت

بسم الله رب العالمین

۱ – تا چه حدی آدمی محصول اراده فردی آزاد و مستقل خویشتن است و به چه میزانی معلول وراثت و ژن و تاریخ و شرایط اجتماعی و تربیت خانوادگی خویش است؟ این اساسی ترین مسئله تعلیم و تربیت و فلسفه اخلاق و راز دین خدا و نیز عمیقترین دغدغه روانی هر فرد و بشری می باشد .

۲ – بیان دیگر این مسئله بدینگونه است که : آیا انسان محصول گذشته است یا محصول آینده ؟ آیا انسان فرزند جبر است یا اختیار ؟ آیا آنچه که در سر انسان نوشته می شود که سرنوشت نام دارد بدست فرد نوشته می شود یا بدست غیر اعم از تاریخ و جامعه و خانواده . آیا انسان همانی می شود که می خواهد؟ آیا انسان معلول آرمان خویشتن است ؟ و آیا تاچه حدی آرمانهای هر کسی از آن خود اوست یا به وراثت و تلقین و تعلیم و تربیت و جبرها در او پدید می آید .

۳ – بیان دیگر این مسئله این است: آیا "خود" هر کس چیست؟ و آیا آدمی تواند خودش باشد؟ تعریف واضح و مسلمی از "خود" و هویت فردی هر بشری به همه سؤالهای مذکور درباره سرنوشت و جبر و اختیار، پاسخ میدهد.

۴ – به لحاظی اگر غیرها را از زندگی و اندیشه و احساسات و موجودیت هر فردی حذف کنیم آنچه که از او باقی می ماند عدم است . زیرا وجود بدنی او حاصل رابطه پدر و مادر اوست و رشد جسمانی او حاصل رزق خانواده اوست . اطلاعات و دانش او تماماً از غیر است و لذا آرزوهای او هم که برخاسته از دانش اوست از غیر است و احساسات او هم تماماً محصول رابطه اش با غیراست . پس آدمی تماماً غیر خویش است و آنچه که خویشتن و " من " هر کسی نامیده می شود یک فرض و ایده محض و محال می آید .

۵ – "من" هر کسی همان کارخانه آرزوها و آرمانهای اوست و رسیدن به من آرمانی هم دست نیافتنی ترین آرمانها مینماید زیرا اصولاً این "من" بهر طریقی که توصیف و تصور شود از غیر است: از طبیعت، جامعه، تعلیم و تربیت، خانواده و شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و جغرافیائی . و اینست که "من" هر بشری ترمینال همه ناکامیها و منشأ همه توهمات اوست. "خود" همچون خدا، مطلق و محال می آید و این است که بسیاری شعار «خودشناسی- خداشناسی» را یک ایده محال و کنایه ای میدانند یعنی همانطور که خدا قابل شناخت نیست خود هم هرگز قابل شناخت نسیت.

۶ – طبق توصیف مذهبی، خداوند قابل تعریف بواسطه بشر نیست زیرا در حیطه و ادراک بشر نمی گنجد. زیرا خداوند همان موجودی است که خود خودش است و جز او همه بی خودند. و لذا آدمی جهت رسیدن به خودش به خدا میرسد که این خدا در حریم فنای "خود" درک میشود زیرا آدمی در جستجوی فهم خودش گام به گام به نفی چیزهائی میرسد که می پنداشت که خود اوست و نهایتاً به عدم خود میرسد و این عدم در عرفان آستانه خداست که خود خودش میباشد. و لذا طبیعی است که انسان در جستجوی " خود " به عدم برسد زیرا به منشأ ازلی خود می رسد و این است خود خود انسان: عدمی بر آستانه وجود که همان خداوند است. و لذا انسان برای جهیدن از این عدم خود مسلماً به خدا میرسد که منشأ وجود است. و خداوند هم انسان را بواسطه سائر مخلوقاتش آفریده است از خاک و آب و هوا و آتش و بی نهایت عناصر. و سپس روح خود را در او دمیده است. و حضور روح خدا در بشر موجب بخودآئی بشر است که بشر را به جستجوی خود وا می دارد و این جستجو اگر مادی و طبیعی باشد به عدم می رسد و در غیر این صورت به حضور روح می رسد که اراده خداست . و این است که وجود گرائی در بشر یا به خدا می رسد و یا به عدم و نیست انگاری (نیهیلیزم). و اینست که عرفان و نیهیلیزم تا این حد بهم نزدیکند. همانطور که عدم مقدمه وجود است .

۷ – بنابراین تا تکلیف نهائی معنای "خود" و هویت فردی بشر روشن نشود مسئله ای بنام آزادی و استقلال و سرنوشت و جبر و اختیار،هرگز دارای مفهومی روشن و قطعی نخواهد بود و بلکه فریبنده ترین الفاظ و معانی هستند همانطور که امروزه شاهدیم بخش عظیمی از انسانهای مدرن قربانی این مفاهیم میباشند زیرا هرگز درباره اش جداً تفکر نمی کنند و همچون سایه ای موهوم آنرا شعار میدهند و تمنا میکنند و به سرابها میرسند زیرا این مفاهیم خود دارای ذاتی سرابی و فرضی هستند .

۸ – شیاطین همواره با فریب سوار بر مفاهیم گنگ و نامفهوم و مذبذب میشوند و انسان را بازیچه میسازند و به ناکامی و عبث می کشانند. و هیچ معنا و واژه و احساسی همچون «من» در هر فردی قلمرو القای شیطان و حکمرانی فریبها و فریبکاریها نیست زیرا مفروض ترین و توهمی ترین و در حقیقت ناممکن ترین مفاهیم است و تنها کارخانه دروغ و ریا و خود فریبی در بشر است و اینست که عارفان «من» را همان ابلیس نفس بشر خوانده اند زیرا بشر چیزی را ادعا میکند که واقعیت ندارد یعنی «من» را. زیرا هیچکس خودش نیست. از این منظر آدمی ذاتاً بی اختیار است و سرنوشتی محض بدست دیگران میباشد: طبیعت، تاریخ، جامعه و...

۹ – ولی عجب است که آدمی همین هویت و موجودیت تماماً بیگانه از خود و غیر خود را می پرستد و تلاش می کند تا آنرا تبدیل به " خود " کند و از آن خود کند و مالکش شود و آنرا بسوئی ببرد که خودش می خواهد .

۱۰ – واما این خود جدیدی که می خواهد مالک این موجودیت عاریه ای و بیگانه شود کیست؟ این همان "روح" است که موجب بخود-آئی در بشر است و اینست که انسان تنها موجودی است که میداند که هست. این نظارت و شهادت روح بر تن است که تماماً غریبه و از غیر است .

۱۱ – و اما این من ذاتی که می خواهد من عاریه ای را تصاحب نموده و خودی کند از کجا و طبق چه برنامه و ایده و آرمان و میزان و نظام و حقوق و ارزشی می خواهد وجود عاریه ای خود را خودی و ذاتی کند و از اسارت و بازیچگی انواع جبرها برهاند و آزاد و مستقل و بیتا و بی نیاز شود .

۱۲ – جالب اینجاست که همه آرمانها ذاتی بشری یعنی یگانگی و بی نیازی و استقلال و بی تائی همانا صفات ذات خداوند هستند که در سوره توحید در قرآن شاهدش هستیم . و این امر نشان می دهد که هویت ذاتی انسان براستی الهی است و همان روح خدا دربشر است که شعار آزادی و استقلال و بی تائی می دهد و می خواهد همه داده های طبیعی و تاریخی و اجتماعی وموروثی و ژنتیکی و تربیتی و خانوادگی را خودی کند و عین خود شود یعنی همچون خدا شود . در واقع این خود خدا در انسان است که انسان را بسوی خدایگونگی می خواند . اراده ذاتی انسان همان خداست ، روح است که از خداست . پس خودِ خود انسان جز خدا نیست که می خواهد غیر را در خود ، از خود و از جنس خود نماید . یعنی اوئی و هوئی شود یعنی صاحب هویت شود یعنی خدائی شود .

۱۳ – پس انسان بواسطه حضور روح خدا در خویشتن است که احساس "من" یعنی احساس هستی دارد و لذا فقط انسان است که احساس وجود دارد . ولی آیا این حس محض کافی است ؟اگر کافی می بود که بشر فی البداعه یک موجود خدایگونه می بود . انسان باید این احساس محض وجود و منیت را به وادی معرفت بکشاند و اراده اش را درک کند وسپس با این ادراک و اطاعت از آن، بیگانگی های حیات خود را با خود یگانه سازد و خود شود. یعنی صفات خود را که همگی از غیرند تبدیل به ذات خود کند و خود شود. یعنی وراثت ها و یافته ها و داده شده ها و جبرها را تبدیل به هویت فردی و اختیار خود سازد . این همان واقعه تبدیل جبر به اختیار است .

۱۴ – انسان بمیزانی که امر و اراده روح خود را میفهمد و میخواند در واقع خودش و ذات خودیش را میخواند و می فهمد و سپس با تبعیت از آن، حیطه های غیر خودی وجود را تحت الشعاع اراده روح خود می گیرد و صاحب وجود می شود یعنی خودی میشود. و این تبدیل صفات به ذات است زیرا همه صفات و خلق و خو و امیال بشری وراثتی و ژنتیکی و یافته هایی از بیرون است و عاریه ای است .

۱۵ – انگشت شماری از انسانها مثل پیامبران بزرگ و عارفان قادرند که قوانین و زبان روح خود را درک کنند وامرش را اطاعت نمایند تا خود شوند و سرنوشت خود را بدست خود بنویسند واجراء کنند. ولی مابقی بشر بواسطه درک و تصدیق و تبعیت از قوانینی که این انگشت شماران کشف کرده اند، به خود میرسند و این همان اطاعت از احکام دین خداست که جملگی احکام روح هستند یعنی احکام روح القدس. و اینگونه انسان از وادی جبرها به وادی اختیار میرسد و از بی خودی نجات مییابد و به یگانگی و بی نیازی و هویت میرسد یعنی به خدایگونگی. و این همان وجود یافتن در عرصه خلقت جدید است که خلقت انسانی بشر بدست خویشتن است که جهاد دینی و عرفانی نامیده میشود. جهاد برای تبدیل وجود عاریه ای به وجود خودی .

۱۶ – یعنی انسان یا باید بواسطه معرفت نفس به روح خود برسد وروح خود را کشف و درک نماید و از آن اطاعت کند و یا از کسی اطاعت کند که به روح خود رسیده است تا آزاد و رستگار شود . یعنی انسان یا باید خداوند را در ذات خود بیابد

و با اطاعت از او به خود برسد و خود شود و یا با اطاعت از کسی که به خدای خود رسیده و خود شده است . و در غیر اینصورت همواره بیخود است و سرنوشت او بدست جبرها و وراثت ها رقم می خورد .

۱۷ – آنکه نه از خدای خود که بواسطه معرفت نفس یافته اطاعت میکند و نه از عارفان و اولیای خدا و به گمان خود از نفس خود اطاعت میکند عملاً از مردمان و خلق و خوی پدران و از وراثت های ناخودآگاه و جبرهای زمانه و جباران اطاعت میکند و همواره مجبور است در حالی که می پندارد مختار است .

۱۸ – انسان برای اینکه به اختیار ذاتی برسد باید اختیار نفسانی و دمدمی خود را که تماماً جبری و ژنتیکی است، بدست یک انسان صاحب اختیار و عارف بسپارد تا بیخودیهایش را تبدیل به اراده خودی نماید و از اسارت اراده عاریه ای که بازیچه غیراست نجات یابد.

۱۹ – ممکن است گفته شود که شریعت انبیای الهی بصورت سنت و عادات و عرف و شرع و قوانین و آداب موجود است و با تبعیت از آن رستگاری واختیار حاصل می شود. ولی چنین نیست زیرا این شریعت موجود در جامعه خود بزرگترین ابزار جبرها و بیخودی هاست واز محتوی تهی شده و تماماً ظرف نژاد پرستی ها و جبرهای اجتماعی و سیاسی و حقوقی گردیده است و خود یکی از قدیمی ترین عوامل بیخودی انسان در تاریخ است. و این است که در معرفت اسلامی این شعار وجود دارد که: انسان بی امام زنده کافر است. یعنی مجبور و جبار و بی اختیار و بازیچه است. و انسان اهل جبر به قول پیامبر اسلام، انسان دوزخی است. زیرا انسان اهل جبر هرگز برای خود مسئولیتی قائل نیست و سرنوشت خود را قبول ندارد و لذا خود را مسئول اعمال خود نمی داند و کفر جز این نیست.

۲۰ – بهر حال انسان ذاتاًحامل روح است پس حامل اختیار است و مسئول حیات و هستی خویش است و نمیتواند از این مسئولیت بگریزد نه در دنیا و نه در آخرت. عذابهای بشری دال بر این حقیقت است که ازاعماق ذات بشر می جوشد و او را مسئول میسازد و مخاطب قرار میدهد که: ای انسان تو مختاری و باید آنرا بپذیری.

۲۱ – می دانیم که طبق نصّ صریح قرآن، پیامبران خدا نیامدند الا برای اینکه بشریت را بر آستانه اختیار و انتخاب برسانند و همین و بس. تا بشر آزادی اراده و سرنوشت خود را درک کند و پذیرا شود. آنها چگونه بشر را به این مرحله از تعالی رساندند؟ با آوردن احکام خدا که همان اراده و فرامین و حقوق روح انسان است و لذا آورنده این احکام از جانب خدا هم جبرئیل است که روح الامین یا روح القدس نامیده میشود. در واقع جبرئیل همان تجلی بیرونی روح است که سخن می گوید و امر خود را به انسان ابلاغ میکند. و انسان بمیزانی که این احکام را بکار می گیرد بتدریج دچار وضعیتی در درون خود می شود که حق آزادی اراده و اختیار را در می یابد و خود را صاحب انتخاب می بیند. این همان زنده شدن و فعالیت روح در انسان است واتصال انسان با روحش. علاوه بر این سخن پیامبران خدا نیز کلامی روحانی بود ولذا روح انسان را مخاطب قرار می داد و متأثر و زنده می نمود. و بدینگونه احساس آزادی و انتخاب در انسان بیدار شده است. حتی امروزه انسانی که هرگز به احکام دین خدا تعهد و عملی نداشته است معتقد به جبر است و همه امور را جبری واجتناب ناپذیر میبیند زیرا حقیقتاً مجبور است زیرا از روح خود بیگانه است و لذا انسانی جبار نیز هست : مجبور به بالای دست خود و جابر نسبت به زیر دست خود .

۲۲ – همه انسانهای صاحب روح عرفانی و هویت خودی و دارای دم مسیحائی و روح بخش احیاگر اراده الهی و احساس اختیار و قدرت انتخاب در مردم بوده اند. و امروزه عارفان حقه این رسالت را برای مردمان دارا هستند.

۲۳ – انسان به میزانی که تلاش می کند بر خلاف اراده و نفس عاریه ای و دمدمی و وراثتی خود عمل کند و در واقع تقوا و خویشتن داری نماید بناگاه نفخه ای از روح الهی و اختیار ذاتی را در خود احساس میکند و خود را صاحب قدرتی بدیع و خودی می یابد. و این کرامت و عظمت والوهیت وراثت پیامبران در نزد بشر است یعنی آنچه که تقوا نامیده شده است و شریعت. انسان بمیزانی که بر خلاف اراده بی خودی در خود عمل می کند دارای "خود" حقیقی و ذاتی میشود و اینست اختیار آدمی.

۲۴- هراس ها، عادات، قراردادهای میان تهی عرف عامیانه، جبرهای اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی و علمی و فنی و تبلیغات مستمری که اراده انسان مدرن را بمباران می کند تشکیل دهنده "من" عاریه ای و جبری و بی اراده بشر مدرن است. و انسان بمیزانی که براساس معارف دینی و عقل خودی (و نه بولهوسی) برعلیه این جبرهای درونی و بیرونی طغیان میکند، صاحب روح الهی و اختیار خودی و هویت حقیقی در درون خود می شود. که البته بسیار بعید است که انسان مدرن که به هزاران جبر بسته شده و کرخت و بیهوش گردیده است بدون یاری یک عارف ربانی قادر به چنین اقدامی باشد.

امروزه عمل به حداقل عقل و معرفت دین هم کار هر کسی نیست و لذا داشتن یک امام زنده به مثابه احیاگر روح و اراده ذاتی، امری واجب است. و این است که بی امام، کافر است یعنی بی اراده و بازیچه و بیخود و مجبور است. یعنی دوزخی است. و اینست که بقول رسول اکرم «اهل جبر اهل دوزخ است» یعنی آنکه معتقد به جبر است کافر و دوزخی است چه جبر سرنوشت الهی و آسمانی و چه جبر تاریخی و اجتماعی وسیاسی و ژنتیکی و غیره. منتهی آنکه معتقد به جبر الهی است کافری منافق است که بدترین کافران است.

(۳)

فلسفه پیروزی

بسم الله الافتح

۱ – آدمی در ظرف جهان هستی و صور مادی زندگی نهایتاً در پایان حیات دنیوی خود شکست خورده است و هنوز هیچ انسان پیروزی در ظرف دنیا گزارش نشده است. و اتفاقاً پیروزترین انسانها عاقبت دچار بزرگترین شکستها شده اند. این قاعده شامل حال کافر و مؤمن وجاهل و عاقل است. آدمی در این دنیا محکوم به شکست است زیرا خود دنیا و کل جهان هستی محکوم به شکست و فروپاشیدن است پس نمیتواند ظرف ایده آلی برای پیروزی انسان در جهان باشد. همه شکست می خورند!

۲ – پس پیروزی را فقط باید در درون انسان جستجو کرد: انسان باطناً شکست خورده و انسان باطناً پیروز.

۳ – قلمرو ادراک شکست یا پیروزی در انسان کجاست؟ شکست و پیروزی دو وضعیت نهائی در بشرند و لذا در نهائی ترین و عمیقترین جنبه از ادراک بشری درک می شوند. عمیقترین جنبه از ادراک در بشر دل اوست و نه ذهنش. ذهن انسان قلمرو درک دنیا و امور سطحی و لحظه ای است. قلمرو درک محاسبات است که اموری مقدماتی هستند. چه بسا آدمی در محاسبات ذهنی خود پیروز است و سود برده است ولی در احساس قلبی اش احساس شکست و ضرر و بطالت می کند. چه بسا آدمی برحسب ظاهربه کام خود میرسد و قلباً ناکام است. این دل است که عاقبت امور را درک میکند و شکست و پیروزی، اموری غائی هستند و ابدیت هر امری را درمی یابند. دل آدمی بلند نظر و عاقبت بین و آفاق نگر است و قلمرو درک بود و نبود و مرگ و زندگی و آری و نه ابدی است. و شکست و پیروزی از این مقوله اند.

۴ – برای فهم ذات شکست و پیروزی در زندگی باید دید که هدف ذاتی اززندگی انسان در جهان چیست یعنی انسان از زندگی چه می خواهد . از آنجا که مرگ امری حتمی است پس بدون شک احساس جاودانه شدن باید هدف ذاتی زندگی انسان باشد و مابقی امور در درجه دوم قرار می گیرند . بنابراین بمیزانی که انسان احساس جاودانگی دارد احساس پیروزی می کند . و بی شک حس جاودانگی اصلاً نمی تواند ادراک ذهنی و منطقی و معقول و حسابی و علمی باشد یعنی ادراکی کاملاً قلبی و روحانی است . و به همین دلیل ادراک صرفاً ذهنی انسان قادر به درک خدا و تصدیق حیات بعد از مرگ نیست و لذا ایمان امری قلبی است نه ذهنی .

۵ – امر جاودانگی مستقیماً به امر ایمان انسان به خدا برمیگردد و حاصل ارتباط انسان با خداست . پس آن قلبی که توانسته باشد به ادراک قلبی با خداوند برسد حس جاودانگی دارد و لذا خود را پیروز می یابد . زیرا خداوند تنها موجود جاوید در عالم هستی است و لذا میزان ایمان و اتصال به او همان میزان حس جاودانگی و پیروزی است و بر خلافش حس مرگ و نیستی و شکست پدید می آید . و اتفاقاً آدمی هر چه درحیات دنیا پیروزمند تر باشد به هنگام مرگ احساس شکست شدید تری دارد درست به اندازه حس پیروزی در دنیا . مگر اینکه این اتصال قلبی باخدا پدید آمده باشد که در این صورت پیروزی در دنیا حداکثر یک حمالی بیهوده محسوب می شود و پیروزی ای محکوم به بطالت .

۶ – و اما ارتباط و اتصال به پروردگار عالم امری یکطرفه از جانب خود اوست که با هر که بخواهد مربوط و دوست می شود . ولی راه و روش این امر را به بشر نشان داده که همان دین اوست که راه و روش پرهیز از دنیا و تصرف و پیروزیهای مادی است. بنابراین پیروزی قلبی و روحی در نقطه مقابل فتح و پیروزی دنیوی قرار دارد .

۷ – پیروزی به معنای فتح است : فتح حیات و هستی ابدی . و این حیات و هستی ابدی ملک خداست و هرکه به او مربوط می شود از ملک او برخوردار است و این ملک را فتح نموده است . و فتح این دنیا هرچه بیشتر باشد مانع فتح و پیروزی قلبی و روحانی است . این دو نوع فتح و مالکیت و پیروزی درنقطه مقابل یکدیگر قرار دارند .

۸ – پس بزرگترین دشمن پیروزی انسان و احساس پیروزی همانا مالکیتهای دنیوی است و اراده به این نوع تصرفات . زیرا دل آدمی تا زمانی که در تصرف این دنیاست نمی تواند جاودانگی را به تصرف آورد . زیرا مالکیتهای انسان در این دنیا به لحاظ باطنی مملوکیت های قلبی و روحی است. هر کسی به میزان مالکیت هایش به لحاظ روحی مملوک و تسخیر

شده است. و تسخیر شدن بواسطه دنیای تباه شونده و فانی موجب احساس مرگ و نیستی و شکست قلبی است. تصرفات دنیا در دل انسان ایجاد سیاهی و نیستی و شکست و بطالت می کند. و فرق نمیکند که دل آدم به تصرف یک خانه چهل متری درآمده باشد یا یک کاخ چهل هکتاری. فرقی نمی کند که دل انسان در گرو یک فرغون و یک الاغ باشد و یا یک کارخانه و هواپیمای شخصی. بهر حال بتصرف مرگ و نیستی درآمده و قادر به برقراری رابطه با جاودانگی نیست. و خداوند نیز قول داده که در دلی که اثری از غیر او باشد وارد نمی شود .

۹ – دل آدمی یاخانه خدا و اولیای اوست و یا خانه اسباب و املاک و همسر و فرزندان و غیره . اولی پیروز است زیرا حس جاودانگی دارد و دومی شکست خورده و مأیوس و پوچ است و حس باختگی و خسرانی عظیم می کند . دلی که بواسطه چیزهای فانی و تسخیر شده احساس پیروزی کند با از دست دادن این چیزها هم احساس نابودن دارد و فریب خوردگی و شکستی ابدی و خسارتی بی پایان .

۱۰ – دلی که خانه دنیا و اهل دنیاست به هنگام پیری و مرگ از کل دنیا و مخصوصاً اهلش به نفرت و انزجار میرسد که آنها می مانند و او میرود . مملوک می ماند و مالک دست خالی می رود . در اینجاست که انسان به وضوح می بیند که مملوکاتش چه کلاهی بر سرش نهاده است . مخصوصاً مملوکات جاندار مثل اهل خانه و عزیزان .

۱۱ – یکی ازعلائم احساس پیروزی قلبی و حس جاودانگی همانا دوست داشتن مردمان است زیرا انسان بمیزانی که قلبش با خداست حاملان روح خدا را هم دوست می دارد یعنی سائر انسانها را . و بلکه همه مخلوقات خدا را دوست می دارد زیرا از طریق حضور خدا در وجود خود با کل جهان هستی متصل است و این اتصالی روحانی است و گویا در کل عالم هستی حضوری ابدی یافته است که با مرگ از میان نمی رود. و این ارثیه انسانِ با خدا در جهان و طبیعت است. و اینست که خداوند اولیای خود را وارثان حقیقی جهان خوانده است . آنها روح و جان و جاودانگی و قداست و زیبائی جهان را با خود به ارث میبرند وبه ارث می نهند. فی المثل مسلمانان با دیدن ماه و طلوع آفتاب و زیبائیهای جهان بر محمد(ص) صلوات می فرستند یعنی در همه جا او را به یاد می آورند زیرا او وارث جهان است و نیز در جان جهان باقی مانده است. و یا ما ایرانیان به محض رویاروئی با یک واقعه قدسی و عاشقانه در زندگی به یاد حافظ و مولانا می افتیم و شعری ازآنها را مرور می کنیم. این نشان حضور جاودانه آنها در همین دنیاست.

۱۲ – آنکه هستی و هستیان را بی غل و غش و بی توقع و تملک، دوست میدارد، از هستی لذت میبرد همانگونه که هست و به جاودانگی جهان متصل شده است و پیروز است یعنی هستی را به ارث برده است و خود را به ارث گذاشته است در جهان تا زمانی که هست .

۱۳ – و دیگر اینکه آدمی بمیزانی که از خودش در جهان رد پائی بسوی خداوند و جاودانگی بر جای نهاده است نیز پیروز است و حس پیروزی و جاودانگی دارد. انسانی را به دین خدا و نور ایمان و معرفت زنده کرده باشد، اثری زنده و خلاق در قلمرو احیاءگری دین و معرفت توحیدی بر جای نهاده باشد و یا کسی را برای رضای خدا یاری نموده باشد و... نورهای جاودانگی او در جهان است هر چند که نور برتر را در حیات اخروی با خود داراست .

۱۴ – احساس پیروزی حاصل این امر است که آدمی در این دنیا حتی نقطه ای را برای خدا فتح کرده باشد. یک وجب جا را برای خدا آباد کرده باشد و یا برای خدا کلامی را بر زبان رانده باشد و دلی را تکان داده باشد. اینها فتوحات ابدی انسان در جهان است که به او احساس پیروزی ابدی می بخشد .

۱۵ – حتی اگر یک نفر تو را از صمیم قلب به نیکی یاد کند دلش ملک ابدی توست واین پیروزی توست و نشانی از جاودانگی اخروی توست .

۱۶ – هرگاه برای نجات و سعادت کسی برای رضای حق ، دلی سوزانیده باشی حتی اگر هیچ کاری هم نکرده باشی . این فتح و پیروزی و ماندگاری توست در دو عالم .

۱۷ – هر کار قلبی برای رضای حق و سعادت و نجات دیگران و نه ارضای نفس خودت ، یک پیروزی ماندگار است در دل تو و شعاعی از نور جاودانگی .

۱۸ – همه پیروزیهای شکمی و زیرشکمی و بازیگری و ریاستی و سیاستی و هنری و اقتصادی و نژادی و علمی و فنی تو در اواخر عمر تبدیل به حسرتها و ندامتها و بطالتها و احساس نیستی و شکست ابدی تو میشود بهمان شدت پیروزی اولیه.

۱۹ – بزرگترین شکست خوردگان تاریخ در اعماق دلشان اینانند: اسکندرها، ارسطوها، قارون ها، ادیسون ها، راکفلرها، و کلاً شاهان و خوانین و هنر پیشگان و نژاد پرستان. یعنی کسانی که تمام تلاش خود را جهت تملک هر چه بیشتر خاک و آهن و اثاثیه هدر دادند و مخصوصاً آنانکه می خواستند قلوب و اراده و اذهان دیگران را به تصرف آورند. اینک به هنگام مرگ همه این مخلوقات بیجان و جاندار، لعنت و نفرینشان می کنند و در آرزوی مرگشان لحظه شماری می نمایند . اینان هم آخرت را هیچ بدست نیاورده اند و هم از دنیا طرد و لعن شده اند: خسرالدنیا و آخرت. از هر دو جهان رانده شده اند . اینان شکست خوردگان کاملند .

۲۰ – دوست داشتن دیگران بی منت و بدون توقع و اراده به تصرف و تملک : اینست فتح و پیروزی بر دلها که قلمرو جاودانگی بر روی زمین و در عالم هستی است و ملک جاودانه . دوست داشتن دیگران بدون توقع دوست داشته شدن : این است پیروزی و جاودانگی در دلها .

۲۱ – آنچه که در دل است ابدیست . وای به آنکه در دلش جز کینه و خشم و حرص و ولع بی پایان نیست . این آن چیزی است که ارثیه حیات بعد مرگ اوست یعنی شکست ابدی !

۲۲ – آنچه را که در دل داری اگر نتوانی با خود از دنیا ببری شکست توست. زیرا مال تونیست و تو فقط عمری را حمالی کرده ای و در لحظه آخر همه را از کف نهاده ای و دست خالی رفته ای . اینست شکست .

۲۳ – دوست داشتن بدون اراده به تملک و تصرف : اینست توشه ابدی تو که در دو دنیا بی نیازت می کند و سربلند و پیروز وفاتح جهان . این فتح جان و روح جهان است . تلخ چشم و بلعنده مباش دوستدار و رونده باش .

۲۴ – تنها چیزی که تاابد از خود می نهی دوستی محض و بی انتظار است . و تنها چیزی که تا ابد با خود می بری بی نیازی و زیبائی است .

۲۵ – زیر دست خود را شکست مده تا از بالا دست خود شکست مخوری .

(۴)

مسائل و مشکلات دینی ما

بسم الله المجیب

۱- ما مسلمانان و مخصوصاً شیعیان بهترین و بدترین اقوام روی زمین هستیم. بهترین به این دلیل که خزینه نابترین معارف الهی هستیم و بدترین هم بدان دلیل که نه به این معارف اهمیت میدهیم و قدرش می دانیم و نه از آن پیروی می نمائیم. و لذا مدعی ترین و بی عملترین اقوام شده ایم یعنی ریا کارترین اقوام. و لذا مسئله دارترین و معذبترین اقوام هستیم. کوس انا الحق می زنیم ولی در همه امور گدای دیگرانیم و مقلد کافران. این محور همه مسائل ماست.

۲-خداوند ریا کاران در دین را به بدترین عذابها وعده نموده است. و اینست که ما امروز رکورددار بسیاری از مفاسد شده ایم: در ربا و تورم اقتصادی، در رشوه، در بی اعتمادی اجتماعی، در خود مسخره گی عمومی، در انواع اعتیاد قاچاقی و قانونی (داروئی)، در خودکشی، در تشنجات و نابسامانی خانواده گی و زناشوئی، در هزینه ازدواج و تعزیه ها، در انواع بیماریهای جسمی و عصبی و روانی، در تصادفات اتومبیل، در مدرک پرستی و فرمالیزم، در تکنولوژی پرستی، در خرافه پرستی، در انواع بزهکاری و کلاهبرداری، در نا امنی روابط عاطفی، در انحطاط فرهنگی و اخلاقی و هویتی، در تضاد فرهنگی بین والدین و فرزندان، در دین فروشی، در بحران و نابسامانی مدیریتهای کلان اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، در ورشکستگی و ناکامی برنامه های فردی و اجتماعی و حکومتی، در رقم بدهی های مردم به بانکها و بانک سالاری (ربا سالاری) و........ و نهایتا در نفاق و تناقض گوئی.

۳- اکثر قریب به اتفاق زنان ما با حجاب ضد حجاب هستند و لذا وضع پوشش در جامعه ما یکی از مفتضح ترین و ریائی ترین پوششها در جهان است. پوشش هر قومی واضح ترین نماد هویت و فرهنگ آن قوم است و ما اسوه ریا هستیم.

۴- در رسانه های ملی ما همه مردم مؤمن و مخلص و خردمند و جدی و امیدوار و موافق با حکومت هستند ولی در جامعه وضع کاملا وارونه است. در هیچ جای دنیا رسانه از واقعیت تا این حد فاصله و تضاد ندارد.

۵- در هیچ کشوری از جهان غربزدگی تا این حد مالیخولیائی و منافقانه نیست. در حالیکه شبانه روز در مسابقه با غرب هستیم از فرط حقارت بیش از همه مردم جهان به غرب فحش می دهیم.

٦- جوانان ما عقده ای ترین جوانان جهان هستند. مدعی ترین و متکبرترین و در عین حال بی هویت ترین و بی عملترین و بیکار و بیعارترین.

۷- مدرک پرستی و پرستش دانشگاه در کشور ما به سر حد جنون رسیده است و در فرهنگ دانشگاهی ما همه به پول می اندیشند و لاغیر. دانشگاه تبدیل به درب بهشت جوانان ما شده است و لذا این محیط یکی از فاسدترین و منحط ترین فرهنگها را پرورش میدهد. و این امر تبدیل به یک طاعون خانوادگی و اجتماعی شده است.

۸- دختران تحصیل کرده در جامعه ما، جملگی از فرط تکبر دچار جنون شده و ازدواج و بچه داری را برای خود مترادف با نابودی می دانند. و لذا نسل جوان دختر در کشور ما بدبخت ترین و رنجورترین آن در سطح جهان هستند. این جنون از آنجاست که می خواستیم ثابت کنیم که حجاب در تضاد با علم و دانش و مدرنیزم نیست.

۹-تنها امری که برای جامعه و مسئولین ما نمایانگر مسلمانی و دین است همانا حجاب زنان میباشد و لاغیر. اگر این حجاب آزاد شود هیچ نشانی از مسلمانی باقی نمی ماند.

۱۰-مراسم عبادی و تعزیه های مذهبی و مساجد ما مملو از تبهکاران و فاسدترین و دزدترین افراد و اقشار جامعه است و چنین وضعی در هیچ جای جهان به چشم نمی خورد. معمولا بایستی سالمترین و پاکترین آدمها به معابد بروند و نه بدترین. گوئی مساجد ما کانونهای تقدیس ربا و ریا و رشوه و کلاهبرداری شده اند یعنی کارگاه تولید نفاق. و حق حساب به خدا.

۱۱-مهمترین خاصیت منزل خوابیدن در آن است زیرا هر کار دیگری را می توان در خارج از خانه هم انجام داد. و در هیچ جای جهان خوابیدن اینقدر گران تمام نمی شود و لذا مردم ما بیخوابترین و بدخوابترین مردم جهان هستند و لذا از فرط گرانی خواب، خواب بر آنها حرام شده و همه مجبور به مصرف داروهای خواب آور و افیون هستند. زیرا حدود هشتاد درصد مردم ما تقریبا کل در آمد ماهیانه خود را صرف مسکن می کنند. و اینست که نا امن ترین جاها همان منزل است و همه از این دخمه جهنمی فراری هستند. از این دخمه ربائی که درگیر صاحب خانه و یا بانکهاست. همه فقط برای خوابیدن کار می کنند. لذا همه وجدان ها در خواب است. آنوقت تعجب می کنیم که چرا کسی کتاب مطالعه نمی کند. زیرا کسی آرام و قرار ندارد، کسی استراحت و خواب ندارد. یعنی در کشور ما خاک خدا از همه چیزها گرانتر است زیرا زمین خدا را اینقدر گران به مردم می فروشند و پول نفت مردم را هم به آنها ربا می دهند تا این زمین ها را بخرند. مردم ما در آتش ربا میسوزند.

۱۲- جامعه ما ضد دینی ترین و ضد خدائی ترین جامعه جهان است و در هیچ کشوری مردمش اینقدر علنی به خدا و مقدسات فحش نمیدهند مخصوصا کسانی که نماز هم می خوانند. بر سر نماز التماس می کنند و بعد از نماز فحش میدهند.

۱۳- در هیچ جای دنیا مردمش اینقدر به همدیگر تهمت نمیزنند و فحش نمیدهند. فحاشی در خانه ها یک فرهنگ عمومی است.

۱٤- در هیچ جامعه ای مردم اینقدر بر سر همه امور، دروغ نمی گویند. دروغگوئی هویت ما شده است و راستگوئی از یادمان رفته است.

۱۵- در هیچ جای جهان و تاریخ تا این حد دین و مقدسات بازیچه سیاست و حکومت و دروغ و مکر و دزدی و خیانت نبوده است که در کشور ماست. به همین دلیل همه مردمان شبانه روز به امید ظهور ناجی موعود بسر می برند و اینهمه مدعیان امام زمان در کشور ما ظهور کرده اند و میلیونها رمال و جن گیر مشغول بکارند و خرافات غوغا می کند.

۱٦- در هیچ جای جهان، دین تا این حد بد نام نشده و مقدسات و الفاظ معنوی تا این حد لجن مال نشده و ایمان مردم تا این حد از میان نرفته است. و از فرط عذاب همه خدا خدا می کنند.

۱۷- در هیچ جای جهان، خود مسخره گی و هجو و شوخیهای مستهجن درباره مقدسات به اندازه کشور ما غوغا نمی کند و جک بصورت یک فرهنگ عمومی در آمده که همه امور و باورها را به لجن می کشد.

۱۸- در هیچ کشوری اینهمه بودجه ملی صرف تبلیغات و مسائل امنیتی و سانسور اخبار و اطلاعات نمی شود که در کشور ما. و این بدان معناست که فاصله بین آنچه که هست و آنچه که نمایانده می شود چقدر عمیق و شدید است. و این صورت دیگری از نفاق است: نفاق بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد! یعنی فاصله بین مردم و حکومت. فاصله بین ادعا و واقعیت. فاصله بین حقیقت و وضع موجود.

۱۹- در هیچ جای جهان برای کسب هویت اینقدر هزینه نمی شود که در کشور ما. مالیخولیای کنکور دانشگاهها یک نمونه کوچک است. مالیخولیای نمایش حجاب در خیابانها نمونه دیگر است. مالیخولیای نمایش خوشبختی و ایمان و رستگاری در رسانه ها مورد دیگر است. اینها همه هزینه بی هویتی ماست.

۲۰- داروخانه ها و عطاریها و رمالیها در کشور ما پر رونق ترین آن در جهانند. مردم ما پر مصرف کننده ترین مردم جهان در داروها هستند. و این نشانه آن است که مردم ما رنجورترین مردم جهانند. و عقل سالم در بدن سالم!؟ همانطور که روانی ترین مردم جهان هم هستند. هیچکس بدون یک مسکن داروئی یا قاچاق زندگی نمی کند. الکل و سیگار و جوشانده را هم به آن اضافه کنید که رکورددار هستیم.

۲۱- ناامن ترین خیابانها و جاده ها در کشور ماست و هر چند که تکنولوژی پیشرفته تر می شود و ایمنی جاده ها و مدل اتوموبیل ها بالاتر می رود آمار کشتار هم بیشتر می شود. این نشانه انحطاط فرهنگی و جنون عمومی است و جنون برتر آنست که به مردم جایزه می دهند تا کمتر تصادف کنند و بودجه وزارت ارشاد را چند برابر می کنند تا فرهنگ مردم بالاتر رود. به دیوانه ها پول بدهید تا عاقل شوند؟!

۲۲- شهرهای مذهبی و مقدس ما (مثل قم و مشهد) ناامن ترین و فاسدترین شهرهای ما هستند و بالاترین آمار قتل و جنایت و فسق را دارا هستند طبق آمار رسمی. این هم نشانی دیگر از نفاق دینی ما.

۲۳- قانون اساسی در کشور ما منفعل ترین و بیکارترین قوانین در جهان است. آنگاه در حیرت هستند که چرا دستگاه قضائی ما اینقدر شلوغ و ناکار آمد است و از این بابت هم رکورددار جهانیم. و هر که گذرش به دادگاه افتد دیگر از این دستگاه تا آخر عمر رهائی ندارد.

۲٤- در کشور ما به نسبت جمعیت، متقاضیان طلاق رکورددار جهان هستند. و نیز طلاق گرفتن زنان از تبرئه حکم اعدام نا ممکن تر است. و لذا هراس از ازدواج در زنان مثل هراس از حبس ابد است و لذا رقم مهریه ها و سن ازدواج هم روز به روز بالاتر میرود و عمر زناشوئی ها کمتر می شود. این هم تلاش مذبوحانه دیگری برای اثبات مسلمانی و سعادت ماست مثل حجاب اجباری.

۲۵- در هیچ کشوری از جهان رسانه هایش شبانه روز تبلیغ وطن پرستی و تاریخ پرستی نمی کنند حتی در دوران جنگ هم تا این حد تبلیغات وجود نداشت و بلکه زمانی سخن از وطن مترادف با کفر و الحاد بود.

۲٦- هیچ حکومتی در جهان به اندازه ما، از خودش تعریف و تمجید نمی کند و اینقدر از خودش ممنون نیست و شبانه روز به خود و مزدورانش جایزه نمی دهد.

۲۷- در هیچ کشوری از جهان، سینما اینقدر اسطوره و مقدس نیست که بخش عمده ای از جوانانش جز هنرپیشگی آرزوی دیگر نداشته باشند. این هم نشان دیگری از ریاکاری و نفاق است که تبدیل به هویت ملی ما شده است و در واقع همه مردم هنرپیشه اند و خود را لایق هنرپیشه شدن می دانند.

۲۸- در هیچ جامعه ای به اندازه ما، ازدواج و زناشوئی تا این حد تاجرانه و پولکی و شقی و بی حرمت نیست. امروزه مسئله مهریه و رقم نجومی آن یک شاخصه ملی در سراسر جهان برای ما ایرانیان است و دال بر نابودی اعتماد و وفا و محبت و ایمان و شرافت است و بزرگترین نماد انحطاط فرهنگی و بی هویتی و فقدان ارزشهای انسانی و اخلاقی است. حکومت برای آنکه حجاب را بر زنان نگه دارد به لحاظ حقوقی و پولی به آنها حق حساب می دهد و دیه زن را با مرد برابر می کند و چه بسا بزودی ارث بردن زن را هم برابر مرد می کند و......... و چه بسا ممکن است چند شوهری را هم در مجلس به تصویب برساند.

۲۹- در کشور ما دین فقط مختص زن است و مرد نیازی به دین ندارد زیرا هر مردی یک ولی مطلقه فقیه است که می تواند احکام دین را اضافه و کم کند. به همین دلیل زن هم از مرد انتقام گرفته و دمار از روزگارش بر آورده است و نهایتاً او را به جاکشی خود وا داشته است. اینها همه هزینه حجاب اجباری است. و هر چه که مرد ذلیل تر می شود حجاب اجباری هم لازمتر می آید تا گند واقعه در نیاید و همه چیز در پس پرده حجاب باقی بماند. و بدینگونه هزینه حجاب مستمراً بالا و بالاتر می رود و هزینه ازدواج و مهریه و........... حالا که مرد هر کاری که دلش می خواهد انجام می دهد و زن فقط باید حافظ دین باشد پس بایستی خرج این دین داری را هم بپردازد. امروزه هزاران زن در خانه شوهرند که پنهان و آشکار بطور رسمی و غیر رسمی طلاقند و حتی شوهر دیگری هم دارند. و مرد هم می داند و صدایش هم در نمی آید. این هم هزینه دیگری برای حفظ حجاب اجباری و دین نفاق. زیرا مرد که خیلی فشارش آید عارف میشود تا هر عملی را بتواند بنام عرفان حلال سازد. ولی زن بیچاره نمی تواند بنام عرفان، بی حجاب شود. اینست که امروزه عرفان زنانه ویژه ای هم در حال پیدایش است که بزودی معرف حضور هم خواهد شد. یعنی شد.

۳۰- مردم و دولتمردان ما هر چه صبر کردند تا علما و فقها و مراجع دینی درباره امور اساسی مملکت فتوا دهند هیچ خبری نشد و آنها همچنان غرق در خرما و مویز و گندم و جو و شکیات نماز بودند که بالاخره برای ادامه کشور داری و انقلاب اسلامی مجبور شدند که شورای مصلحت نظام را درست کنند تا درباره مسائل کشوری قانون تدوین کنند. این بود که قانون اساسی ما بکل عاطل و باطل ماند. و حالا که می خواهند یکی از اصول آنرا به اجرا گذارند کل کشور بسوی بحران و جنون می رود. در عرض دو سال قیمت ها چند برابر می شود و همه ارگانها بجان هم می افتند که تقصیر کیست. این هم عاقبت عدالت و مهرورزی کودکانه ای که هنوز آغاز نشده در خط پایان است.

۳۱- مالیخولیای دیگر ما دموکراسی دینی است که از یک طرف با خواست مردم در تضاد است از طرفی با خود دین در تضاد است و از سوی سوم با جامعه جهانی و حقوق بشر و آمریکا در تضاد است. و اینست که نظامی پدید آمده که براستی

خود شیطان هم در درک آن دیوانه می شود و بقول خود رهبر همه اقتصاد دانهای جهان هم نمی توانند سر از اقتصاد ایران در بیاورند.

۳۲- دموکراسی یعنی اراده مردم. ولی مردمی که اراده شان تماما آمریکائی و غربی و پولکی و پورنوئی و تکنولوژیکی است چگونه می خواهند به دین رأی دهند. مگر اینکه از یک طرف مردم مستمراً تهدید و تطمیع شوند و از سوی دیگر دین و اصولش تحریف و تخدیر و تبدیل شود و از سوی سوم حقوق بشر (غرب) حق حساب بگیرد. و اینست که نظامی پدید آمده و می آید که فقط ناجی موعود می تواند نجاتش دهد و لذا شبانه روز دولتمردان ما دعای فرج می خوانند حتی در سازمان ملل متحد.

۳۳- و اما عنصر اصلی این جهنم همانا نفت است که بقول پیامبر اسلام خوراک اصلی اهل دوزخ است. نفت خود آتش و آتش افروز است حال اگر بخواهد پولش هم به مردم ربا داده شود چه می شود: آتش اندر آتش! و اینست ام المصائب جامعه ما. و اینست که در طی همین یکی دو سال اخیر که قیمت نفت به اوج خود رسیده بحران و تورم و جنون و جنایت و بیماری و فساد هم به اوج خود رسیده است و طبقه هفتم دوزخ آشکار می شود. خدای ما نفت است و خدای نفت هم سلطان دوزخ یعنی ابلیس است.

۳٤- حال بنگرید که امت محمد و شیعه علی و ام القرای اسلام و قلمرو اسلام ناب سر از چه دوزخ و دیوانه خانه ای در آورده است. اینها همه از بی ایمانی و نا باوری به اصول و معارف دینی است. دین بعنوان ابزاری برای حکومت و قدرت نمائی عاقبتی بهتر از این ندارد. دین بعنوان یک حربه همواره به واژگونسالاری رسیده است. و اینست آنچه که ما هستیم: واژگونسالار جهان اسلام ضد اسلام! شیعه ضد شیعه! انقلاب ضد انقلاب!

۳۵- فروع دین اصول انگاشته شد و اصول عملی دین فراموش گردید و در وادی مصلحت ها از میان رفت و بلکه مخالف مصالح نظام ما شد. و اینک از دین و انقلاب و مسلمانی ما چادری بر پاست. این فتنه که بر روی صحنه ها رود چون چادر برافتد چه ها شود!

۳٦- آیا ما امروز به چه چیزی بیشتر از نان شب نیازمندیم تا نابود نشویم و از صحنه روزگار محو نگردیم: توبه ای نصوح و صادقانه! یک توبه ملی از دولت تا ملت! اینست راه نجات از نابودی حتمی در تاریخ. این هم درس دیگری از عشق عرفانی ما. استغفر الله ربی و اتوب الیه از اینهمه فساد و فتنه و جهل و جنون و جنایتی که بنام خدا و رسول وامامان بر پا کرده ایم. باید چون عثمان توبه کنیم تا علی به میدان آید.

۳۷- جامعه ما فاقد یک جهان بینی و ایدئولوژی اجتماعی و یک رهبر معنوی بعنوان اسوه و امام است. جوامع دیگر هم دچار همین مشکل هستند منتهی از آنجا که ایمان خود را از دست داده اند و تکنولوژیزم را به عنوان مکتب سعادت بر گزیده اند لذا فقدان این امر را احساس نمی کنند و دولتمردان خود را به عنوان رهبران خود برگزیده اند که جملگی رهبران اقتصادی – سیاسی هستند . ولی جامعه ما هنوز داعیه دین و معنویت دارد ولی میزان خود را از دست داده و دچار بحران هویت شده است و میزانهای حاکم بر کشور را هم باور ندارد و لذا دچار یک نیهیلیزم اعتقادی شده است . جامعه ما به لحاظ اعتقادی نیهیلیست ترین جامعه در جهان است .